



مخاطب این یادداشت نه جبهه جنایتکاران و هیولاها، بلکه خود جبهه قربانیان یا حامیانشان است: یعنی خودِ ما. با هیچ توجیهی نمی‌توان نقد را به تاخیر انداخت. اتفاقاً نقد در میانه آتش و خون شعله‌ور می‌گردد و اگر در مجرای متناسبش درافتد، شاید بتواند بر صحنه تاریک این روزها نوری بتاباند.

۱. مشاهدهٔ کودکان بی‌دفاع و در خون آرمیده، هرچند موقتاً

تمهیدی دفاعی و تبلیغاتی به شمار می‌رود، اما فاقد تاثیری

عملی است؛ آن هم در جهانی که هیولاها با متهم کردن

یکدیگر به ارتکاب جنایت، جنایت‌های خودشان را توجیه

می‌کنند. می‌دانیم که هر تفکر و عمل راستین ابتدا از نوعی

تأثر آغاز می‌شود، اما کسبِ صرفِ ترحم عمومی نه تنها به

هیچ قوم آواره یا سلاخی‌شده‌ای کمک نمی‌کند، بلکه حتی

با سوق دادنِ «میل به تغییر» در مجرای کاذبِ اشک‌ریزی و

ابراز ترحم و شعارها و فحاشی‌ها، منجر به اتلاف نیروها و،

از قضا، احساس راحتیِ عذاب وجدان مخاطبانی می‌شود

که آماده‌اند کاری کنند. تجربه نشان داده است (به ویژه

تجربهٔ اخیر جنگِ یمن که با هیچ جنایتی در سال‌های اخیر

قابل مقایسه نیست) که متأسفانه این رفتارها عملاً تاثیری بر

معادلات واقعی سیاسی نمی‌گذارند. اگر نیروهای

دموکراتیکِ سوریه امروز در برابر ارتش ترکیه (و پیش‌تر در برابر داعش) «مقاومت» می‌کنند، دقیقاً به این دلیل است که نخواسته‌اند صرفاً نقش قربانی را بپذیرند و طرفِ ضعیفِ بازی باشند. آنها به جای سرخم کردن، می‌ایستند و به جای اشک ریختن، می‌رقصند.

۲. بدون غافل شدن از قومیتی بودنِ ریشه‌های تاریخی این منازعه، نباید فراموش کرد که این دوگانه‌سازیِ قومی «ترک و دیگری» (چه این «دیگری» گُرد باشد، چه ارمنی، چه فارس و غیره) در سال‌های اخیر همواره از جانب دولت ترکیه با هدف برانگیختنِ نفرتِ عمومی علیه کردها برای توجیه و تقویتِ رفتارِ مطرح شده است. اما از سوی دیگر، واکنشِ ناخودآگاهِ قومیتی به این تحریک، از این سوی میدان، یعنی تأکید دائمی بر گُرد بودنِ قربانیان کل بحث را به دعوایی قومیتی تقلیل می‌دهد و اتفاقاً توجیهی

برای فاشیست‌ها فراهم می‌کند تا بتوانند مسئله را صرفاً به
دعوای ترک‌ها و کردها تقلیل دهند و امکانات تازه سیاست
در روژئاوا را نادیده بگیرند و حتی سرکوب نمایند. (برای
نمونه آخرین مصاحبه ترامپ در خصوص عدم لزوم
دخالت یا حضور آمریکا در یک جنگ قومی دویست‌ساله
را ملاحظه کنید). جالب است که بسیاری از خبرگزاری‌ها،
نادانسته یا مغرضانه، آب به آسیاب دشمن ریخته‌اند و مثلاً
فلان اعتراض بین‌المللی مقابل سفارت ترکیه را با تیترو
«اعتراض کردها به جنایات ترکیه» پوشش دادند. در یک
کلام، فضای رسانه‌ای چنین است: ترک‌ها علیه کردها
جنگی به راه انداخته‌اند. پس طبیعتاً ترک‌ها حامی این
جنگند و در شهرهای ترکیه از آن حمایت می‌کنند و
کردهای جهان هم مخالف آن هستند و علیه آن اعتراض
می‌کنند. این تصویری به شدت تحریف‌شده است، همراه با

مرزبندی‌های دروغین. در اینجا، مانند هر جای دیگر در هر مقطع دیگر از تاریخ، نه فروکاستنِ یک منازعه به سطح منازعه‌ای قومی (که اتفاقاً هدفِ اصلیِ ترکیه جهت توجیه اشغال‌گری است)، بلکه برکشیدنِ آن به سطح معیارهای بشری و الصاقِ آن به ایده‌های کلی همچون عدالت و آزادی است که دفاع از آن را در هر جای جهان توجیه می‌کند. روشن است که اگر فهمی غیردیالکتیکی از آن داشته باشیم، این رویکرد همواره در معرض نوعی شعارزدگیِ کاذب و انتزاعیتِ غیرتاریخی قرار دارد، اما به هر ترتیب، آنچه می‌تواند یک خواست را از صرفِ جزئیتش، از محدودهٔ قومیت و نژادِ خاصِ آن، فراتر ببرد و به مسئله‌ای جهانی-بشری بدل سازد، تاکید بر شکلی از «رفع» (در معنای نفی، حفظ و ارتقای) امر جزئی در پرتو امر کلی است که در عین حال نسبت به جنبه‌های انضمامی

امر حساس است. آنچه باید بر آن تاکید کرد دقیقاً تاکید بر آن چیزی است که ترکیه «در واقع» در منازعه اخیر هدف قرار داده است: یعنی تجربه دموکراتیک و تعمیم‌پذیر کانتون‌های شمال سوریه.

۳. نیروهای دموکراتیک سوریه فقط متعلق به کردها نیست.

حتی اگر اکثر اعضایش کرد هم باشند، آنچه دفاع از این

نیروها را موجه و چه بسا ضروری می‌سازد، ایده فراقومی

آن است. فراموش نکنیم که این نیروها ائتلافی از نیروهای

سیاسی و نظامی کرد، عرب، آشوری، ارمنی، ترکمن و غیره

است و همین امر تصدیقی است بر فراروی انضمامی این

نیروها از ناسیونالیسم و نژادپرستی کوری که قرن‌هاست

خاورمیانه را به خاک و خون کشانده است.

۴. قوم سرکوب‌شده قدرتی زایدالوصف دارد برای بدل شدن

به قومی سرکوبگر. واکنش کین‌توزانه سرکوب‌شدگان بعد

از تغییر نقش قربانی به ارباب، اگر نقد نشود و به سطح خودآگاهِ جمعی راه نیابد، امکان خطرناک‌ترین واکنش‌ها را در خود دارد. تجربهٔ اسرائیل در این منطقه بسیار آموزنده است. فراموش نکنیم که تنها پرچمی که روز قبل از همه‌پرسی استقلال، مزورانه و در کمال فرصت‌طلبی در اقلیم کردستان عراق در کنار پرچم کردستان بالا رفت، پرچم اسرائیل بود. کیست که نداند دولت آپارتاید اسرائیل، هیچ میانه‌ای با هیچ خلق دموکراتیکی در خاورمیانه ندارد. این نکته نه تنها نوعی هشدار است، بلکه به وجود نوعی تفاوتِ سیاسی میان تجربهٔ «اقلیم» و تجربهٔ «کانتون‌ها» نیز اشاره دارد.

۵. اوجالان به جای آنکه کردها را چپ کند، چپ را گرد کرد و مسئلهٔ گرد را به محور اصلی تمام مباحث نظری و استراتژیک خویش بدل ساخت. هنوز هم، حتی در

پیشروترین و برابری‌خواه‌ترین و مدرن‌ترین جناح‌های کرد، مسئله‌کرد بر تمام مسائل دیگر اولویت دارد. کردها، دقیقاً به دلیل همین سرکوب تاریخی و فقدان تجربه دولت، نه تنها رستگاری را خوش‌خیالانه در تحقق «دولتی‌گرد» می‌جویند، بلکه حتی به نوعی برابری میان کرد بودن و حقیقت باور دارند. این باور بسیار خطرناک است و نقدش همواره ضروری است. بسیاری از دوستانِ کرد، خود را صرفاً به دلیل کرد بودنِ واجد حق می‌دانند. آنها در نهایت دفاع از کوبانی، عفرین یا منبج را به این دلیل عملی‌راستین و به حق می‌پندارند که آن را دفاع از کردها می‌دانند، نه دفاع از حقیقتی فراقومی.

۶. اوجالان (دستکم در رویکرد متقدمش) از دلِ نقد تمدن هژمونیک اروپا، میراث تمدن دموکراتیک آن را (که البته امروز در مهد خود نیز به انسدادی پارلمانتاریستی دچار

شده است) استخراج کرد و به خاورمیانه آورد و از میان تمام اقوام ستمدیده، قوم خودش را برگزید و آن را در کشوری تئوریزه کرد که در آن، کردها چنان تحت ستم‌اند که علی‌رغم جمعیت بالایشان حتی به عنوان یک قوم نیز به رسمیت شناخته نمی‌شوند و آنها را به مدد تردستی‌ها و تحریف‌های تاریخی، ذیل قوم تُرک طبقه‌بندی می‌کنند یا حتی در سوریه تا پیش از رویدادهای سال‌های اخیر بسیاری از کردها فاقد حداقل حقوق و حتی شناسنامه بوده‌اند. اما باید بر او خرده گرفت که اگر بر این باور است که «آزادی پیروز خواهد شد»، این آزادی، در معنای ایجابی‌اش نمی‌تواند در یک آرمان سیاسی منحصراً قومیت‌گرا تحقق یابد و غایتش باید نه فقط آزادی قوم کرد که آزادی تمام ستمدیدگان خاورمیانه و جهان باشد. نه با به‌جان هم انداختن اقوام و تاکید بر مرزکشی‌های قومیتی و

نژادی، بلکه تنها با فهمِ همدلانه و فراقومیتیِ نقاط اشتراک و افتراق تمامی ستمدیدگان همسایه در خاورمیانه است که می‌توان به آزادی، به رهایی و نیز به خلق شیوه‌ای دیگر از بازصورتبندیِ جوامع دموکراتیک اندیشید.

۷. امروز دیگر بر همگان آشکار شده که «ارتش آزاد سوریه»

هم‌پیمان و نماینده‌ی دولت اردوغان است. این بار نیروهای

دموکراتیک سوریه در برابر حملات ارتش ترکیه و ارتش

آزاد سوریه، دست به دامنِ ارتشِ بشار اسد شده‌اند. طنز

ماجرای اینجاست که همان‌ها (دقیقا همان‌ها) که تا همین دو

سال پیش به دلیل ساده‌انگاری و خیالپردازیِ سیاسی از

ارتشِ آزاد سوریه (و اسلام معتدلی که بعدها جبهه‌النصره و

جیش‌الاسلام آن را نمایندگی کرد) دفاع می‌کردند و به

جای پرچم سوریه، پرچم‌های سبز و سفید و سیاه به دست

می‌گرفتند، امروز از لزوم مداخلهٔ ارتش سوریه برای دفاع از

مردم شمال سوریه در برابر جنایتِ همان ارتش آزاد (با همان پرچم) سخن می‌گویند.

۸. امروز نیروهای دموکراتیک سوریه در میان هیولاها گرفتار

شده‌اند. البته آنها به خوبی واقف‌اند که باید به جای

دست‌بسته ماندن در تعاملاتِ پشتِ درهای بسته‌ی این

هیولاها که کردها و دیگر اقلیت‌های قومی را، با منطقی

استعمارگرانه و بدون هیچ مبنای دموکراتیکی میان

کشورهای برآمده از عثمانیِ فروپاشیده تقسیم کرده‌اند، بر

سر خواسته‌های برحق خود ایستادگی کنند. اما مسئله‌ی توان

نظامی، مالی و لوجستیکی نیز مطرح است که باعث می‌شود

نیروهای دموکراتیک، به ناچار، به همدستی‌های استراتژیک

موقت متوسل شوند. اکنون آنها همزمان با دو هیولا مشغول

نبردند: داعش و ترکیه. یکی هیولای اسلام‌گرایی افراطی

(که البته کاریکاتوری شوم است از خواستی فراقومی و

فرامرزی)، و دیگری هیولایی اسلام‌گرایی معتدل (در حال احیای ارزش‌های عثمانی). علاوه بر این، نباید رفتار دوگانه هیولای روسیه را از نظر دور داشت که همزمان هم به ترکیه و هم به ارتش سوریه چراغ سبز نشان می‌دهد. نیروهای دموکراتیک سوریه، شاید به‌ناچار، برای دفاع از خود در برابر این هیولاها، دست به دامان هیولای دیگری شدند که آنها را یک‌شبه و با یک تلفن معامله کرد و فروخت. این نیروها اکنون در یک بزنگاه تاریخی قرار دارند: یا همچنان به مثابه کورسویی از امیدهای دموکراتیک و فراقومی-فراذینی-فرازبانی در میان هیولاها باقی بمانند و مبارزه کنند، یا خود به‌نحوی ارتجاعی با تکیه بر بنیادهای قومی-نژادی-زبانی به هیولایی دیگر بدل شوند. نیچه می‌نویسد: «آن‌کس که با هیولا پنجه در پنجه می‌کند باید بیاید که در این میان خود به هیولا بدل نشود».

۹. امروز جهان رو به زوال است. شب بیش از پیش همه جا را در بر گرفته است و بشریت در حال بلعیده شدن از سوی هیولاهای سیاسی-تجاری منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. آرمان‌های جهانشمول گذشته در راستای آزادی و عدالت جهانی، امروز به جنبش‌های مضحک برای «جلوگیری از انقراض» گونه جانوری ما بدل شده است. اعتراضات انقلابی و رادیکال به جشن‌های رقت‌انگیز بی‌حاصل و ژست‌های نمایشی و توخالی بدل شده‌اند. در این میان، تجربه دموکراتیک کانتون‌های شمال سوریه، یکی از پیشروترین و آرمان‌گرایانه‌ترین تجارب اجتماعات انسانی در جهانی رو به زوال است که مسأله‌ی انسان دموکراتیک آینده را از مسائل اکولوژیک جدا نمی‌بیند. این آرمان که اکنون، با همدستی چندوجهی ترکیه-امریکا-سوریه-داعش به‌شدت مورد هجوم قرار گرفته، تنها به دو شرط نجات

خواهد یافت: نخست، حمایت‌های همه‌جانبه فراقومیتی
خلاقانه و موثر مردم کل جهان، و دوم، نقد رادیکال خود
این امکان به منظور اجتناب از تقلیل یافتنش به واکنشی
ارتجاعی و قومی‌قبیله‌ای. اینکه آینده چه خواهد شد،
بستگی به رفتارها، هزینه‌ها و تصمیمات امروز ما دارد.